

بمحکمها کشیدند و بعضی ملازمان او که بر سر حرم سرا بودند مخدرات سلسله
 او را با پسران او برداشته باردبیل آوردند و گر جیان چند روز در گنجبه نشسته
 اگرچه نقصان و خسران بسیار ازین واقعه بخلق آندیار رسید اما بمطلبی که
 داشتند فایز نگشتند و چون باطهمورت زیاده مردمی همراه نبوده از توقف قراباغ
 خوف نموده باتفاق باز گشتند که لشکرو حشر بسیار جمع نموده در این مرتبه به
 استعداد تمام بگنجبه آمده بضبط قراباغ پردازند و چون این اخبار در دارالسلطنه
 اصفهان بعرض عا کفان سده جلال رسید و موافقت طهمورت با داود خان و دست
 درازیهای گرجیان در قراباغ بتتحقیق پیوست ایالت قراباغ را بدستور بمحمد قلیخان
 زیاد اغلی قاجار تفویض فرموده گرجستان کاخ و کارتیل هر دو را بخسرو میرزا
 گرجی برادر بکرات خان که نواده لوار ساب خان ماضی است و در
 زمان نواب کامیاب خاقانی برستم خان ملقب گشته قولدر آقاسی غلامان درگاه
 است مرحمت فرمودند و احکام استمالت باسم اعیان گرجستان عزّ صدور یافت
 که بلا دغدغه بر سر رستهخان که وارث مملکت است جمع شوند و اطاعت و متابعت
 بتقدیم رسانند و رایات نصرت آیات جاه و جلال بیورش گرجستان مصمم گشته
 پیشتر از موکب همایون رستم بیگ سپهسالار را بامجموع امراء و ارکان دولت و
 قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان بسفر گرجستان مأمور فرموده روانه
 نمودند که دفع شر ارباب عصیان و طغیان نهوده رستم خان را بر سریر حکومت
 و دارائی گرجستان متمکن سازند اما چون طهمورت و داود مردود بی نیل مطلوب
 باز گشته بگرجستان رفتند و لشکر و حشر بسیار از گرجستان فراهم آورده دیگر
 باره بقراباغ آمدند چنین مسموع شد که داود مردود بلطایف الحیل و فریب و
 فسون طهمورت را از راه برده خاطر نشان او کرده که توجهات نواب کامیاب
 خاقانی با او باطنی نیست بلکه اراده دارند که او را مطمئن ساخته هرگاه فرصت
 یابند بدفع او پردازند و چنین باز نموده که پادشاهزاده از صلب شاه گیتی ستان

در فارس نزد امام قلیخان برادر من هست که او را باسم دیگر موسوم ساخته نام
 فرزندی خود بر او نهاده در زمره فرزندان اوست و برادرم تمامت ممالک فارس
 و بحرین و لار و هرموز و خوزستان و عربستان و حویزه را در تحت تصرف دارد و با
 موازی سی هزار کس در آنولایت فرمانرواست و عنقریب در آنولایت خطبه و
 سکه باسم او و لقب آن پادشاه زاده آرایش خواهد یافت و من حسب الصلاح
 برادر باین امور اقدام نموده ام و طهمورت با وجود فراست و دانش تمام و رای
 درست که در امر سروری و ریاست داشت از و گول خورده پای در دایره مخالفت
 ایندولت نهاد و با گروه انبوه بقرا باغ آمده کتابات با امراء شیروان و چخور سعد
 و آخسقه نوشته باطاعت و متابعت دلالت کردند و کتابات مذکور را امراء مزبور
 بدرگاه معلی فرستاده مخالفت طهمورت باغواهی داود مردود بین الجمهور سمت
 ظهور یافت و حکم جهان مطاع بطلب امامقلی خان صادر گشت که بدرگاه معلی
 شتابد که در دفع این حادثه با او مشورت نموده بدانچه صلاح دولت قاهره
 بوده باشد باستصواب او عمل شود و امام قلیخان از این اخبار پیریشان خاطر گشته
 در اول حال بیبانه آنکه فرنگیه پرتکالیه اراده آمدن بهرموز دارند از آمدن
 خود عذر خواست بعد از تکرار مراسله بجز آمدن علاجی نیافته در اول حال صفر
 قلیخان پسر خود را فرستاده بالاخره خود نیز آمده در حینی که رایات جلال بعزم
 دفع فتنه طهمورت و انتظام مهام گرجستان از مقر خلافت مستقر سلطنت بی زوال
 در حرکت آمده در درب طوقچی اصفهان نزول اجلال داشت بسعادت آستان
 بوسی سر بلند شد

ذکر نهضت رایات فیروزی آیات از دار السلطنه

اصفهان بعزم تنبیه متمر دین گرجستان

چون طغیان و عصیان داود مردود و موافقت طهمورت نادان با آن جاهل

هیچ مدان بتحقیق پیوسته آمدن ایشان کرة بعد اولی بقرا باغ بمسامع عزوجل
رسید و سپهسالار را با عساکر نصرت شمار متعاقب رستم خان قوللر آقاسی و
محمد قلیخان زیاد اغلی بیشتر فرستاده رایات نصرت آیات نیز بتاریخ
هجدهم شهر جمادی الاول از دارالسلطنه اصفهان بیرون رفته چند روز در درب
طوقچی توقف فرموده از آنجا کوچ بر سر کوچ بدارالسلطنه قزوین رسیده در
دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند و سورت سرما و بارندگی اشتداد یافته
هوا سیمایی گشت و چند شبانه روز متواتر برف باریده قشلاق همایون در قزوین
قرار یافت در این اثنا کتاباتی که طهمورث نادان و داود مردود بامراء شیروان
و چغور سعد و آخسقه و آنحدود نوشته تصریح نموده بودند این اعمال که از ما
صدور یافته از روی دولتخواهی این خاندان و تمشیت امور دولت پادشاه
زاده ایست که در فارس است و عنقریب لوای دولتش بسعی ما و امام قلیخان و
عساکر فارس ارتفاع خواهد یافت و چون آن مکاتیب فرع سمع همایون گشت
و پرتو شعور امام قلیخان بر این معنی تافت بندگان اشرف خاقانی با او بد مظنه
و او با نواب کامیاب بدگمان شدند و رای جهان آرا جهت دفع این مفاسد بدفع
امام قلیخان و پسران او که پادشاه زادگی یکی از ایشان بین الجمهور بر السنه
و افواه مذکور و مشهور شده این گفتگو از عوام الناس بخواص سرایت کرده
بود و از مضمون مکاتیب هر چند خلاف واقع باشد نقار خاطر اشرف ازدیاد
پذیرفت حزم و احتیاط و دوراندهی پادشاهانه اقتضاء آن کرد که خاطر انور را
ازین دغدغه فارغ سازند بفرمان فرمانروای عقل دوراندهش و اقتضاء قضاء صفی
قلیخان پسر بزرگتر باد و پسر دیگر فتحعلی بیک و علیقلی بیک در حینی که در
خدمت اشرف تماشای چراغان نموده از نشاء شراب بیخود و از باد نفرت و غرور
بیشعور بودند هر سه بقتل رسیدند کامعلی بیک ایشیک آقاسی و داود بیک گرجی و
علیقلی بیک برادر سپهسالار که هر دو داماد امام قلیخان بودند بقتل او مأمور شدند

وایشان بخانه او رفته درحینى که برهنه شده مستعد خواب بود بیهانه آنکه نواب اشرف بطلب تو فرستاده بیرون آورده بقتاش پرداختند و اموال و اسبابی که داشتند بحیطه ضبط درآورده همان روز اغور لوخان ایشیک آقاسی باشیرا بر فتن فارس و حفظ و حراست مملکت مامور فرموده فرستادند و میرزا محسن وزیر ناظر بیوتات را باتفاق میرزا معین الدین محمدوزیر و فولاد بیگ ناظر امامقلی خان بحیط اموال و اولاد او مامور فرموده همان شب روانه شیراز شدند و بعد از چند گاه اغور لوخان را طلب فرموده نقدی خان شاملورا بایالت و دارائی کوه کیلویه و کابعلی بیگ را بحکومت لار منصوب ساخته ولایت دورق بمهدی خان عرب تفویض یافت و ایشان از خدمت اشرف جدا شده روانه آنصوب گردیدند باقی اولاد امامقلی خان رامیل کشیده از دیدن عاقل گردانیدند و مضمون صدق مشعون این بیت سمت وقوع یافت چو از قومی یکی بیدانشی کرد نه که را منزلت مانند نه مه را

بهرام بیگ نلام بامارت سیستان منصوب گشته بر خوردار سلطان ذالقدر بحکومت هر موز مقرر شد و الحق از اعمال ناشایست داود مردود نادان ساسله الله و پردی خان که بیمن تربیت ایندودمان سر باوج عیوق افراخته بودند و از قومشه اصفهان تا سواحل عمان یگماهه راه در تحت حکومت و فرمان ایشان بود و اساس پادشاهانه طرح انداخته در کمال عظمت و جلال بدولت و اقبال میگذرانیدند بیاد بینبازی رفته ذکوراً و اناناً با خاک یکسان شدند و این خبر بداد مردود و طهمورت نادان رسیده موجب یاس و نومیدی ایشان گشت و آوازه آمدن رحمتخان قولدر آقاسی که وارث سلطنت گرجستان کارتیل است و نزدیک شدن سپهسالار باجنود نامعدود قولباش موجب ترنزل خاطر ایشان شده پای اقامتشان سستی پذیرفت کوچ کرده از قراباغ بگرجستان رفتند و محمد قایخان بگنجه رسیده بر مسند حکومت تکیه زد و چون رستم خان بتفلیس نزدیک رسید عظاما و از ناوران و اعیان کارتیل حسب فرمان همایون خاقانی بجانب رستم خان میل کرده فوج فوج استقبال

نموده اطاعت و انتیاد میکردند و او بنیروی اقبال خاقانی بقلعه تفلیس در آمده بر مسند حکومت و فرمانروائی نشست و گرجیان کارتیل در مقام خدمت و اطاعت در آمده کمر بملازمتش بستند و چون سپهسالار با عساکر ظفر شمار داخل گرجستان شدند ظهمورث مقابله و مقاتله با آن لشکر بیشمار در حوصله قدرت خود ندیده باقلیلی از مردم کاخت بجانب باشی آچوق گریخت و سپهسالار حسب فرمان دو قلعه یکی در الکاء کاخت و کلیسای آلا در د و یکی در کوری کارتیل که حضرت شاه گیتی ستانی درین مقام بنای دو قلعه گذاشته بود تعمیر نموده با تمام رسانیده حارس و نگهبان تعیین نموده و از طبقه مخالفین گرجی در هر جا سقناقی و جمعیتی شده بود لشکر فرستاده دقیقه از دقایق قتل و غارت فرو گذاشت نکرد و والی باشی آچوق و سایر ولات گرجی خصوصاً دادیان و کورمال از شکوه صولت اولیای دولت و بلند آوازی سپهسالار و فیروز جنگی او که در معارک کارزار همیشه بر اعادی ظفر یافته اندیشه مند گشته کسان نزد سپهسالار فرستاده نسبت بنواب کامیاب اظهار بندگی و سرافکنندگی کرده بهیچوجه با ظهمورث متفق نشدند و او را در این مخالفت نکوهش بسیار کردند و الیوم آن بد بخت در کمال ندامت و خجلت زدگی در حدود باشی آچوق بیسر و سامان بسر میبرد و داود مردود همراه او رفته آواره دیار ادبار است

انقصه مهمات گرجستان بر حسب دلخواه احبای دولت روز افزون صورت وقوع یافت و بوفور شجاعت و کاردانی و تدابیر صایبه سپهسالار بنوعیکه در اندیشه عقلا نگذرد و در سوابق زمان از حکمای ذوفنون بظهور نیامده باشد انتظام گرفت و بفیروزی و اقبال و شاد کامی معاودت روی داد و چون رومیه خطه وان واکراد آنطرف دست درازیها بجواشی و حدود ولایت نخجوان و چخوز سعد واقع شده بود رای جهان آرا بتأدیب و گوشمال آنطبقه و تسخیر قلعه وان تعلق گرفته سیاه و عساکر منصوره بدین خدمت مأمور گشتند انشاء الله تعالی شرح این احوال در

قضایاء سال آینده مرقوم قلم سعادت رقم خواهد شد

ذکر تواریک شهر اده عالمیان نور چشم آدمیان

محمد میرزا اطال الله تعالی عمره العزیز

از سوانح اقبال که در این سال فرخنده مآل سعادت اشتمال در دار السلطنه قزوین روی داد آنستکه بمساعدت بخت خدا داد و معاضدت اختر فرخ زاد کوکبی تابان ودری درخشان از مطلع سلطنت و اقبال طلوع نموده که عالم و عالمیان را خصوصاً ممالک ایران را از پرتو انوار قدسی روشنی بخشید یعنی بخشنده بیمنت و واهب بی صنت نواب کامیاب خاقانی را از کنج خانه ام یلد و ام یولد گرامی گوهری عطا فرموده و آن در گرانمایه از بطن مطهر یکی از پرده نشینان سرادق عفت قدم بعرضه وجود نهاده کافه انام خصوصاً یک رنگان و یک جهتان صافی اعتقاد دودمان قدس نشان صفیه صفویه از آن مولود عاقبت محمود کلاه گوشه شادمانی بر فلک الافلاک افراختند و نهال امید امیدواران از نسیم عنبر شمیم این عطیه والا در اهتزاز آمده غلغله شادی و شادمانی در عالم ملک و ملکوت افتاد و نام نامی آن مولود گرامی بر سلطان محمد قرار یافت امید که در ظل تربیت والد ماجد نامدار عالمقدار بر خورداری یافته بتوفیقات غیبی و تاییدات لاریبی مؤید و موفق گردد بجاه محمد و آله الظاهرین

سانجه دیگر آنکه چون رعایا و عجزه الکاء کوهدم گیلان از سلوک محمدی خان حاکم آنجا شکوه داشتند او را تغیر نموده حکومت آنجا بر محمد مؤمن خان برادر او قرار گرفت

ذکر آمدن دوسه نفر از مرحله پیمایان فرازو
 نشیب روزگار بر حسب اراده قادر مختار
 و منسوب ساختن خود بشهزادگان گورکانی

نثر اد العلم و عند الله

قبل از این نگاشته كلك بدایع نگار شده بود که در میانه قبیله افغانان
 ترینی پسری پانزده ساله بود و مذکور شد که پسر سلطان خسرو مکهول ابن
 شاه سلیم بن جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرما فرمای ممالک هندوستانست
 که از بیم مضرت سلطان خرم بن شاه سلیم او را دزدیده و پوشیده به میانه افغانان
 آورده بدست شیرخان ترینی افغان در آمده بود نبدی میرزا نام و شیرخان ابن
 مقدمه را بمصلحتهای نهانی مخفی داشته تصدیق این معنی نکرد و او را پیش خدمت
 خود کرده در مجلس او خدمت شرابداری و چراغچپیگری میکرد و چون میانه او
 و علیمردانخان بیگلربیگی قندهار وحشت پدید آمده علیمردانخان بر سر او رفت
 و با غرق او دست یافت این پسر بدست او در آمده حقیقت حال معلوم نمود چون
 حرف شهزادگی مذکور شد علیمردانخان از فرط احتیاط او را بدرگاه جهان پناه
 فرستاده اقوال شنیده را عرض کرد نواب کامیاب خاقانی او را بوزیر اصفهان
 سپردند که در قلعه طبرک نگاهدارند تا حقیقت صدق و کذب آن معلوم گردد و او
 در قلعه مذکور معزز و محترم بسر میبرد در این اوقات جوانی تخمیناً بیست ساله
 بیندر سورت آمده از راه دریا عزیمت فارس نموده و اظهار کرده بود
 که داور بخش میرزا ابن خسرو مکهولم که در راه کشمیر بعد از شتقار شدن شاه
 سلیم بمصلحت امراء و ارکان دولت بر تخت سلطنت جلوس نموده بسلطان بلاغی

مشهور بود که داود بن عثمان میرزا ابن خسرو مکحول که در راه کشمیر بعد از شفقار شدن شاه سلیم بمصلحت امراء و ارکان دولت بر تخت سلطنت جلوس نموده بسطان بلاغی مشهور بود در قضایای سیال لوی ٹیل او آخر زمان شاه گیتی ستان در تاریخ عالم آراء عباسی در رشته تحریر کتیبه شده با امراء و اعیان دولت کوچ بکوج بلاهور آمدند و سلطان خرم که در زمان حیات پدر مخاطب بخطاب شاه جهانی و در اینوقت بنا بر بلند پروازیها معضوب پدر گشته در برهانپور افسرده حال بسر میبرد از آنجا عزیمت دارالخلافه آکره که مستقر دولت آنسلسله بود نموده به آنجا قریب شد و طبقات لشکر بجانب او میل نموده جمعیتی عظیم در موکب او فراهم آمده آوازه ورود او تزلزل در ارکان سلطنت سلطان بلاغی انداخته جمعیت او روی بفرقه و پراکندگی آورده شاه جهان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت امراء عظام خصوصاً آصف خان که مدار علیه دولت آنسلسله بود صلاح در اطاعت و انقیاد دیده سلطان بلاغی را باشهزادگان گورکانی نژاد که در اردوی اعظم بودند بمتایبتم عم عالیقدر تکلیف کرد و آصف خان بعد از ادراک ملازمت و کورنش همایونی در باب جلوس سلطان بلاغی که در ولایت کشمیر ضرورت واقع شده بود بمعاذیر دلپذیر تمسک جست الحاصل حکم برافنا و اعدام او و شهزادگان صادر گشته یکی از امینان دولت بدین خدمت مامور گشت و پنج نفر شهزاده را بدرجه شهادت رسانیدند که یکی از آنجمله بقول مشهور سلطان بلاغی بود

القصة آنجوان از بندر مذکور عزیمت فارس نموده چون قدم با نولایت نهاد امام قلیخان را از حال خود اخبار نموده و او حقیقت حال بیپایه سریر اعلیٰ عرض کرد و مقرر شد که بحقایق حال و صدق و کذب آن اقوال رسیده اگر فی الواقع صورت وقوع داشته باشد و بتحقیق انجامد تعظیبات لایق بجای آورده قرین اعزاز و احترام که سزاوار سلاطین باشد روانه اینطرف گرداند که از جانب اشرف نیز تعظیبات لایقه بظهور آید و آنچه او از حال خود در بندر نقل نموده بود و

از قول سامغان مسموع شد آنست که مذکور نموده درحینیکه منمات دولت برشاه جهان قرار گرفت از اطوار خلائق و آمدن معتمدی که بقصد ما آمده بود تفرس نمودم که حکم قتل ماشده و در آنشب که اینمقدمه تمهید یافته بقل آمدنی بود غلامی داشتم همسال خود باو گفتم که امشب تو برجای بخواب او مضایقه مینمود گفتم اگر حکمی بقتل من شده باشد غرض افنا و اعدام من است بتوجه کاردارند بهر طریق بود او را تسلی کردم و بجای خود خوابانیدم و خود در ظلمت شب و تاریکی بیرون آمده پیاده روی پیشه و جنگل آوردم و از بیم شناخت مردم و گرفتاری چهارده روز در صحرای پر وحشت که نشان از انسان نبود بگیاه صحرا قناعت کرده مرحله پیمای وادی سرگردانی بودم تا آنکه طاقت طاق شد و اندکی از خوف شناخت مردم و گرفتاری اطمینان یافته بطرف آبادانی روی آوردم و تغییر لباس کرده ملبس بلباس فقرا و درویشان شدم و بادوسه نفر درویش شوریده رفیق شده بطرف بندر سورت آمدم در آنجا اظهار حال خود بحاکم بندر سورت نمودم او مردمی بسیار کرده بعضی هدایا داد و بودن آنجارا صلاح حال خود و من ندیده در اخفای حال مبالغه نموده مرا بآمدن ایران دلالت کرده گفت که رفتن شما بانخانواده رفیعه میمنت و شکون دارد بنا بر آن عزم ایندرگاه نموده بتوکل الهی و اخلاص قوی احرام عتبه علیه شاهی بسته روی براه آوردم و چون ببندر فارس رسیدم بیان احوال خود با همه کس کردم بعضی انکار نموده تکذیب میکردند و بعضی دیگر از سیمای من فی الجمله راست قولی فهم کرده تصدیق مینمودند در میانه صدق و کذب و خوف و رجا بودم تا آنکه قدم بولایت فارس نهادم یکدو نفر از مردمی که مرا در راه کشمیر ایام سلطنت و قبل از آن نیز دیده بودند دچار شده شناختند و بمردمان خیر میدادند خدمتکاران از هر طرف جمع شدند و از مردم هند و جماعت هندو از نقد و جنس آنچه مقدورشان بود آورده میدادند و چون امامقلیخان از آمدن من بملک فارس اطلاع یافت اگرچه در اول

حال فی الجمله اعتباری کرده گماشتگان او مصدر خدمات شدند اما در برابر از بعضی از تجار که انکار نموده بودند تردد خاطرشان در صدق ایندعوی متزاید گشت تعظیمی بقاعده نکردند و کسی نیز بخدمت اشرف فرستاده حقایق بدین نهج عرض کردند و جانب کذب را اقوی و مرجح می‌شمردند باری در میان خوف و رجا بودم در حوالی اصفهان رسیدم بندگان نواب کامیاب جانب ظاهر را که مناط معامله فهمان روز گار است رعایت نموده در مقام فتوت و مردمی برآمده و گروهی از اعیان باستقبال فرستادند که یکباره قانون بزرگی و آئین مهمان نوازی از دست داده نشود و جمعی از اعزّه که باستقبال رفته بودند او را معزز و محترم بشهر آوردند و در منازل مرغوبه فرود آورده رسم تفقد و دلجوئی از جانب اشرف بوساطت مقربان اقدس خصوصاً ناظر بیوتات بظهور میرسید چند نفر از ولایات هند او را دیده تصدیق نمودند طبقه ملتانیان که در دارالسلطنه اصفهان بسیارند هجوم نموده آداب کرنش بتقدیم میرسانیدند یکدو ماه که از آمدن او گذشت نواب کامیاب اشرف خاقانی بملاقاتش رغبت فرموده روزی بشکار میرفتند او را طلب فرموده ناظر بیوتات بطلب او آمده او را برده در شکارگاه بغز ملاقات اشرف معزز گشته بقدر تعظیم و تکریمی بظهور آمد و بزبان گهربار تفقد و نوازش فرموده اسب سواری از جنیبتهای خاصه عنایت فرمودند و الحق از سیمای او نجابت و بزرگی مفهوم میگردد و در محاورات نیز بقانون عقل و سنجیدگی سلوک نموده سخن بیماحصل بزبانش جاری نمیشود و حکم شد که نبی میرزارا که حقیقت حال او در فوق ذکر شد نزد سلطان بلاغی ببرند که یکدیگر را ملاقات نمایند در حین ملاقات یکدیگر را نشناختند شب بایکدیگر بسر برده اسامی عورات اهل حرم پدر و پادشاه و شاهزاده و نشانهای حق و ظاهر و نیک و بد اوضاع حرم هر یک آنچه میدانستند بزبان می‌آوردند و بر سلطان بلاغی ظاهر شد که برادر اوست تصدیق برادری او کرده او را در آغوش مهربانی کشیده و حسب الامر اشرف مقرر

شد که برادران بایکدیگر باشند و هر کس از ولایت هند میاید تقریر مینماید که در هندوستان نیز سخن فرار نمودن سلطان بلاغی بر السنه و افواه عوام لناس سائر و دایر است اما عقلا اصلاً احتمال صدق اینمعنی نمیدهند که باوجود اهتمام دولت خواهان پادشاه در حفظ و حراست شاهزادها خصوصاً سلطان بلاغی که بخار نخوت و غرور پادشاهی در کاخ دماغش جای گرفته و مقصود بالذات اوست در عین حکم قتل چگونه تواند بود که او از میانه بیرون رفته باشد و این مقدمه را مسلم نمیدارند و احتمال بدر رفتن او نمیدهند از بوالعجیبهای روزگار و شعبده بازیهای چرخ کجرفتار عجیب و بعید نیست و میتواند بود که جمعی از محافظان در محافظت اغماض نموده معاون فرار او شده باشند یا غفلت ورزیده او غافل بیرون رفته و همان غلام را از خوف غضب پادشاهی سلطان بلاغی نامیده بقتل آورده باشند العلم و عندالله مصرع « تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون »

دیگری میرزا بایسنقر بن میرزا دانیال بن جلال الدین اکبر پادشاه است که پدرش در زمان حیات پدر بزرگوار خود عالم فانی را بدرود کرد و بعد از ارتحال شاه سلیم او در سلك تابعان شهریار بوده و در حین وصول سلطان بلاغی و اردوی اعظم بحدود لاهور باتفاق لشکر سلطان شهریار بمقابله ایشان رفت و ویرانی بسطان شهریار راه یافته پراکندگی در میانه جمعیت او افتاد میرزا بایسنقر بعد از تفرق سپاه از معرکه بیرون رفته بمعاونت یکدو نفر از سپاهیان عزیمت طرف کابل نمود و چون نزدیک آنولایت رسید آوازه برهم خوردگی و اختلال احوال سلطان بلاغی و استقلال شاه جهان شنیده رفتن کابل را صلاح خود ندیده عزیمت بلخ کرده بمیانۀ اوزبکیه رفت و چندگاه باندر محمد خان والی بلخ بسر برد چون از زمره خرد مفلسان و تنک مایه عقل و ادب بود و از بلند پروازیها آنچه مکنون خاطر او بود بمعاونت والی بلخ و جنود اوزبک صورت پذیر نبود از بد سلوکی و کج خلقی خود و سرد اختلاطی اوزبکیه از بودن آنجا دلگیر

گشته از ایشان رخصت یافته اراده آمدن دیار ایران و ادراك ملازمت شهریار
 زمان کرده بقندهار نزد علیمردانخان آمد و او چند روز طریقه میزبانی و مهمان
 نوازی و مردمی مسلوک داشته چند نفر ملازم خود همراه کرده بدرگاه جهان
 پناه روانه کرده و نواب کامیاب خاقانی جمعی را باستقبال او فرستادند و منزلی
 جهت نشیمن او یافته بدانجا فرود آمد و چون از آمدن سلطان بلاغی اطلاع
 یافته بود بر ادعای او انکار کرد و بنا بر آنکه تعظیم و تکریم زیاده چشم می
 داشت مصدر حرکات ناپسند شد روزی درخانه چراغخان جشنی ملوکانه آراسته
 قرار یافته بود که مجلس بفرمودم همایون خاقانی زینت یافته در آن مجلس
 فیما بین ایشان ملاقات شود درحین ملاقات سخنان ناخرد مندا نه از او سرزد و با
 او بتکلم درآمده در مواجهه اظهار کذب مدعای او کرده خشونت و ناهمواری آغاز
 نهاد اما سلطان بلاغی بتمکین و وقار سلوک نموده معارض او نشد و او از مبالغها
 که در تکذیب سلطان بلاغی مینمود ناهمواری از حد اعتدال گذرانیده سلطان
 او را بجهل و جنون منسوب ساخته وقتی نهاد او اظهار آزرده گی کرده از آن مجلس
 برخاست بدینجهت نواب کامیاب نیز بآن مجلس تشریف نیاوردند
 و درحینی که رایات نصرت آیات عزوجل جهت دفع فتنه ظهمورث گرجی که
 باغوای داود مردود و برادر امام قلیخان بظهور آورد از مقر سلطنت حرکت کرده
 در بیرون شهر خیمه اقامت نصب نموده بودند و میرزا بایسنغر اراده رفتن کرده
 رخصت طلبید نواب اعلی خاقانی مضایقه فرمودند و او آزرده دل روی براه
 آورد مذکور میشد که اراده رفتن هند و دکن دارد که شاید بمعاونت سلاطین
 دکن کاری تواند ساخت روانه شد و بهمان یکصد تومان اقامت کرده که در اول
 حال جهت او فرستاده شده بود اکتفا کرده دیگر رعایتی نیافت الحق جوان
 مستعد قابل بود اما مغرور شجاعت و شهزادگی بوده بسیار بزرگانه میزیست و
 حرکات ناهنجار بی اعتدالانه که از خفت عقل و تنک حوصلگی نشان میداد ازو

متوفیات سنه پيچي نيل در او اخر اينسال خبر فوت صفی قايخان ملقب بشير علی بيگلر بيگي عراق عرب رسيد که در دارالسلام بغداد مريض گشته عالم فاني را وداع کرده روی بجهان جاودانی نهاد مشارالیه ولد فور حمس سمخوتی ولد ملك ميرمن است که از دين مسيحي تبرا نموده شرف اسلام يافته بود و طهماسب قلی بيگ عم او چند گاه در خدمت حضرت گيتی ستانی معزز و محترم و از زمره مقربان محفل اقدس بوده مشارالیه از اوان کودکی در خدمت آنحضرت نشو و نما يافته در سلك غلامان خاصه شريفه منسلک بود و چون جوهر کاردانی از سيمای او نمايان و قابل تربيت بود آنحضرت متوجه تربيت او گشته در اول حال رتبه ايالت و خانی يافته بجای حسنخان استاجلو بيگلر بيگي قلمرو علی شکر گشت و بعد از فتح دارالسلام بغداد چنانچه در نسخه تاريخ عالم آرا ذکر شده به ايالت بغداد و اميرالامرائی عراق عرب سربلندی يافت و الحق در آن خدمت مردانگیها ازو ظهور يافته در ایامیکه حافظ احمد پاشا بتسخير آنولایت آمد تا مدت نه ماه با او زدو خورد کرده در حراست قلعه کمال مردانگی بظهور آورد و در زمان رحلت خاقانی نیز که خسرو پاشا وزير اعظم سردار شده بتسخير آن ولایت آمد زياده از مرتبه اولی چنانچه در پيش گذشت مردانه حراست قلعه نموده کار نامها بظهور آورده نواب کامياب خاقانی بکتاش خانرا که با اورابطه قومی داشت و در سلك غلامان خاصه شريفه بود شایسته اين خدمت دانسته حکومت بغداد و اميرالامرائی عراق عرب و توليت روضات مقدسات بر نهجی که به مرحوم مذکور متعلق بود باو تفويص يافته قامت قابليتش بتشریف اين مناصب آراستگی يافت و اکنون بدین رتبه سربلندی دارد

وقایع سال تخاقوی ٹیل ترکی که بعضی سنه

اثنی و اربعین و الف و برخی مطابق ثلث و

اربعین و الف سال پنجم جلوس همایون

حضرت خاقانی و ظل سبحانی است

المنة لله که چهار ساله رموز احوال میمنت فال جهاندار بی شبه و همال
بی نظیر و امثال اعنی سایه رحمت ذوالجلال شاه کسری بارگاه سلیمان حشمت
فلك قدر ملايك خصال ابوالمؤید ابوالمظفر ابوالمنصور شاه صفی الصفوی
الموسوی الحسینی بهادر خان ظل الله تعالی ظلال مرحمته علی مفارق العالمین

مطامع

شاهی که چرخ را چونوازد بیک نگاه گردون چو آفتاب زرخ افکند کلاه
تسوید یافته آغاز سال پنجم شد دیگر باره نوروز فیروز در رسیده جمال
جهان آرایش روشنی بخش دیده منتظران زاویه خمول عناصر واضح گشت و
خسرو سپاه طارم چهارم روز یکشنبه نهم شهر رمضان المبارک هفت ساعت و سیزده
دقیقه از روز گذشته از اقامت سرای حوت بیرون خرامیده تختگاه حمل زامزین
و منور ساخت

رباعی

صد شکر که باز فصل نوروز رسید هنگام بهار و عهد فیروز رسید
عیش و طرب زمانه را وقت آمد افزونی شب گذشت و بر روز رسید
هوا بدستیاری فصل ربیع روی باعتدال طبیعی آورده سورت سرما و طغیان
طاغیان دی فرو نشست سپاه فروردین چون جیوش منصوره بجنبش درآمده
صفوف آرای معر که بهار گشتند جنود ریاحین که از مکان بطون غبرانروا گرفته

بودند. مستعد جلوه گری و خودنمایی شدند بهار دیلارا بهند زینت و به
 قدم در عرصه روزگار نهاد فراشیات صبا و شمال عرصه سچمن را
 از خس و خیار خرات رفت وروب داده از سبزه فرش زمردین گسترده
 و پادشاه ریاحین بیاه بهار باجنود شکوفه و ازهار از خلوت خانه غنچه و حریم
 برك خرامیده قدم بر بساط کامرانی نهاده ساقیان چمن بر گلرخان یاسمن و نسترن
 از جرعه پیاله نرگس و لاله راج ریحانی و شراب ارغوانی پیمودن گرفتند شهریار
 جوان بخت کامگار در این فصل طرب فرا در دارالسلطنه قزوین روزگار بنشاط
 و خرمی گذرانیده همواره در باغ جنت آسای سعادت آباد که هر قطعه از آن رشك
 فرمای گلشن ارم ذات العمداد و مصداق الی تم یخلق مثلها فی البلاد است و چنانچه
 در شرف درگاه باغ بخط ملا مالک دیلمی قزوینی که از خوش نویسان عهد
 بوده مرقوم کاک صنایع رقم گشته

شهر

باغ جنت که دل از او شاد است در باغ سعادت آباد است
 بخوبی در عالم طاق و طاق رفیع بنیانش ثانی نه رواق بسیر و صحبت و
 شادکامی میگذرانیدند و جهت انشطاط خاطر و انبساط ضمیر عاطر و مهارت قیق
 اندازی خیابانی مجدد در جانب شمالی منتهی باغ طرح فرموده در گاهی مجدد
 بجانب شرقی گشودند و همواره بامقربان بساط اقدس در آن عرصه نشاط باانشغل
 شگرف پرداخته در آن ف بدیع گوی تفوق بچوکان اقبال از سایر کمانداران
 جان گذشت ماهر ربوده اکثر اوقات تیر مرادش بر هدف مرام رسیده گوی زرین
 آفتاب مثال قیق را از فراز میل میربودند عالیجناب دستور مکرم میر منجم
 نظام العالم اعتماد دولت سعادت نشان اعتضاد سلطنت و خلافت ابدی بنیان
 میرزا طالبخان تاریخ این خیابان و در گاه مجدد مذکور را بخت گشودند دریافته
 بدیهه بدین نعت در سلك نظام در آوردند

تاریخ

بسال تخاقوی از باغ شاه
 شه دین و دنیا صفی آنکه گشت
 زهی پادشاهی که از جود او
 دری شد بصحرا گشوده که هست
 در اینسال اگرچه باقبال شاه
 باقبال شاهنشاه بیهمسال
 بی سال تاریخ این فتح باب
 چو کردم تفکر بمن پیر عقل

بامر شهنشاه والا کهر
 ازو خانه ظلم زیر و زیر
 نیفتد کسی را بسائل نظر
 مقیم اندر آن چاوشان ظفر
 بسی شاهد نصرت آمد ببر
 نشان میدهد این ز فتح دگر
 که پیوسته بادامصون از خطر
 بگفتا بخت گشودند در
 ۱۰۴۳

از سوانح اقبال آنکه در اوایل اینسال بهجت مآل که بهارستان دولت از
 گلهای شکفته در اهتراز و باغستان بخت بلند شهریار کامگار بازهار فتوحیات
 غیبی آریستگی داشت و بلبلان نغمه پرداز و عندلیبان خوش زمزمه و ساز به
 هزاران زبان بمدح و ثنای پادشاه نوجوان نغمه طراز بودند سوندوک سلطان
 که از امراء تا بین امام قلیخان جا کم هر موز بود پدر گاه گیتی پناه آمد و
 شمشیر جهان گشای امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان را که نشان اہم سامی
 آن پادشاه مؤید منصور بر آن منقور بود و در آنولایت بدست او آمده بود
 سرمایه فتوح و دست آویز خود دانسته بر سیم هدیه بنظر اقدس در آورده و دولت
 خواهان دولت قاهره بدست در آمدن چنان شمشیر پیرا مقدمه فتوحات غیبیه شمرده
 بان فال و شکون گرفتند دلاوران مبارک قتال چون نغمه سرایان انجمن اقبال
 بدین مقال مترنم بودند که چون همایون تیغ جهانگیر حضرت صلاحیقوانی بر فرق
 اعادی مظهر و منصور آمده و حال پیروی دولت و ظهور اقبال شایستگی کمر
 مبارک شهریار کامگار یافته رجا و ائق است که بوید کاری بخت بلند و طالع

ارجمند آن تیغ آبدار بقوت بازوی تأیید خرم عمر بسیاری از بد خواهان
خاکسار را با تش قهر قهرمانی سوخته بیاد فنا دهد و پیوسته ظفر و نصرت قرین
حال سعادت منوال بوده فتوحات عظیمه روی دهد انشاء الله تعالی .

عالیجناب اعتماد الدوله العالیه الخاقانی میرزا طالبخان زاد الله اجلاله و
اقباله تاریخ این عطیه غیبی را که بقبضه اقتدار شهریار بلند اقبال درآمده و در
عالم خرد و جهان آگاهی اشاره بملك كسرى و ملك سبا است تاریخ « میشود
پادشه عالم گیر » یافته و برین طریق در سلك نظم در آورده اند

قطعه

که از و گشت جوان عالم پیر
برق تیغش شده خورشید منیر
بود چون آب نهان در شمشیر
بی طلبکار چو خورشید منیر
تا کند کل جهان را تسخیر
میشود پادشه عالم گیر
۱۰۴۳

شاه شاهان جهان شاه صفی
تا جهانرا کند از ظلمت پاک
تیغ تیمور که از دیده خلق
در زمان شه دین ظاهر شد
بست شاهش بمیان منطقه وار
هاتفی گفت پی تاریخش

از سوانح آمدن جانی بیک یساول صحبت شاملواست از ولایت روم

سابقاً نگارش یافت که خسرو پاشا وزیر اعظم و سردار عسکر روم بود از
سفر بغداد بی نیل مقصود بازگشته در سرحد اقامت داشت یکی از چاوشان در گاه
عالی را همراه سلیمخان و شمسی خان که در آخسقه گرفتار شده در ولایت روم
دوستاق بودند و خواندگار روم ایشانرا اطلاق نموده فرستاده بود و مکتوب
خیر اندیشانه بخدمت اشرف نوشته از روی صلاح اندیشی حضرت شاه را با
خواندگار روم بمصالحه و دوستی ترغیب نموده بود و از اینطرف جواب مکتوب
بروجه مرغوب نوشته شده جانی بیک را همراه چاوش نزد خسرو پاشا فرستادند
که در مواجهه با او گفت و شنید نموده مقدمه صلح را مشخص سازد که بچه

عنوان قرار داد خاطر ایشانست که آنچه مناسب و رعایت ناموس سلطنت باشد
 بفعل آید تارسیدن جانی بیک باردوی سردار خسرو پاشا بتحریرك اضداد بفرمان
 پادشاه بقتل رسیده بود پاشایان سرحد حقیقت آمدن او را بدرگاه عالی عرض
 نموده او حسب الامر باستنبول رفته چند گاه در آنجا بود چون بعد از کشته شدن
 خسرو پاشا حافظ احمد پاشا که در زمان حضرت گیتی ستانی سردار شده بر سر
 بغداد آمده بود و بشرحیکه در تاریخ عالم آرا مرقوم خامه بدایع نگار گشته کار
 ناساخته پریشان حال معاودت نمود وزیر اعظم شد رومیان خصوصاً هواخواهان
 خسرو پاشا او را بانقمام خون خسرو پاشا که بتحریرك او واقع شده بود بقتل آورده
 محمد پاشا نامیرا وزیر اعظم کرده بودند میانه او و جانی بیک در هر باب سخنان
 مذکور شد در باب بغداد بعضی حکایات میگفته اند در این اثنا وقایع گرجستان
 و یاغیگری طهمورث و داود مردود با آنجا رسید و چون جانی بیک نزد خسرو پاشا
 رفته بود و نامه و مکتوبی از جانب حضرت شاه بخواند کار نبرده بود محمد پاشا
 ملاقات او را با خواندگار صلاح ندیده مکتوب متواضعانه بخدمت اشرف نوشته
 اظهار خیر اندیشی خود کرده بود و تمهید مقدمات صالح را موقوف بآن داشته
 که اگر مکتوبی از جانب حضرت شاه والا بخواند کار نوشته و ایلچی کار دان
 مجدداً آید بدانچه مقتضای وقت و مصلحت دولت طرفین باشد عمل رود

از سوانح اینسال آمدن ملك میرزا والی مکران است بدرگاه اقبال
 آستان و معاودت نمودن بر حسب مرام یمن عواطف قباد عهد و کسری اوان
 کیج و مکران ولایتی است از ولایات مشهوره هندوستان اما بولایات ایران
 اقرب است چنانچه یکطرف آن به ولایت نیمروز و جزیره هرموز و طرف دیگر
 بدارالامان کرمان و طرفی بولایت سجستان پیوسته و ولات آنجا اباعنجد ریاست و
 سروری آنملك داشته اند در زمان نواب گیتی ستان گنجعلی خان حاکم
 کرمان به تسخیر بن فهل که از ولایت کیج و مضافات مکران است مامور گشت

مشارالیه باجنود کرمان بدانولایت رفت و قلعه بن فهل را بنیروی اقبال پادشاهی و قوت
 قاهره شاهنشاهی تسخیر نموده ملک شمس الدین والی آنجا را با اتباع بدر گاه گیتی
 پناه آورد و جمعی از قبیلہ اکراد کمیل و غیره در آنجا گذاشت بعضی اوقات طایفه محمودی
 را نیز که میرایشان شاه و یردی سلطان و بعد از او برادرش شیرازی سلطان (و در آن ولا
 ملک میرزا که والی مکران بود) در سن هفده سالگی و او ان نشو و نما از سطوت قاهره
 شاهی و اقتدار طایفه جلیله قزلباش اندیشیده بدلالت عقل دورانیش چنانچه در نسخه
 تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم خامه بدایع نگار گردیده در سال تخاقوی ثیل
 ثلثین و الف روی بدر گاه سعادت آشیان آورده در دارالسلطنه اصفهان بسعادت
 بساط بوسی مشرف گشته فراخور حال پیشکش گذرانیده و اظهار خلوص عقیدت
 و بندگی نمود ملک اختیارالدین نامی که از نژاد ملوک بن فهل بود آمده جهت
 نیاز و بندگی بر خاک آستان خلایق پناه که مقبل شفاء سلاطین نامدار است آسوده
 اظهار ضراعت و سرافکنندگی نموده چون آنولایت گرمسیر و هوای آنجا با هوای
 اثیر دم تساوی میزند بر سپاه قزلباش سازگار نبود و جمعی از غازیان که در بن
 فهل ماندند از عفونت هوا صحرای عدم پیمودند حضرت گیتی ستانی ملک میرزا
 را مشمول عنایات شاهانه گردانیده ولایت مکرانرا براو مسلم داشته فرق افتخار
 اورا بتاج مکرمت و مباحات آراسته با خلع فاخره شاهی و انواع نوازشات پادشاهی
 رخصت انصراف دادند و او خوشدل و شادمان روانه دیار خود گردید و ملک
 اختیارالدین را نیز مشمول عنایات خسروانه گردانیده الکاء بن فهل باو مکرمت
 شد و او در سفر ثانی بغداد با جمعی از تفنگچیان بلوچ در رکاب نصرت انتساب
 اشرف بود بعد از سنوح واقعه ناگزیر نواب گیتی ستانی که تخت سعادت
 بخت پادشاهی ایران بفر وجود شهنشاه مالک رقاب عز انتساب یافت بدر گاه
 جهان پناه نیامد و رسم مبارکبادی بجای نیاورد و پیشکش نفرستاد ملک حمزه
 خان ولد ملک جلال الدین خان حاکم سیستان اراده تسخیر آنولایت کرده استدعا

نمود که ایالت آن ولایت باو مرحمت شود که باجنود سیستان که رحمت بهنرم تسخیر
 ولایت مذکور بر میان جان بسته از ملک میرزا انتزاع نموده ضمیمه ممالک محروسه
 گرداند حسب الاستدعا ایالت ولایت مکران نامزد او گردید و او با فوجی از جنود
 سیستان متوجه آن ولایت گشت ملک میرزا نیز جنود مکران را جمع آورده در
 مقام مخاصمت و مخالفت درآمد و از جانبین صفوف نبرد آراسته محاربه بوقوع
 پیوست و ملک میرزا مخاصمت و جدال بالشکر سیستان و منسوبان این آستانرا
 بیرون از حوصله خود دیده لشگریان خود را بمحافظت قلاع باز داشته خود با
 معدودی احرام عتبه اقبال شاهی بسته روی امید بدر گاه فلک اشتباه آورد و در
 دار السلطنه قزوین رسیده بغز عتبه بوسی سر افراز گردیده و پیشکش گذرانیده
 اظهار خلوص متابعت و بندگی کرده متقبل شد که اگر مرحمت شاهانه شامل حال
 او گشته ایالت ملک موروث بدستور باو تفویض یابد هر ساله مبلغ سیصد تومان
 تبریزی برسم خراج و پیشکش بدیوان اعلی واصل سازد و نواب کامیاب خاقانی
 که منبع مروت و احسانند ملتزم آورد کردن و او را بی نیل مقصود باز گردانیدن
 آئین فتوت شاهانه ندانسته حسب المسؤل الکاء مکران باو اختصاص یافت و
 امیر خان قورچی باشی که حاکم کرمان بود متکفل مهام مذکوره او گردید و او را
 مورد عنایات و احسان گردانیده بخلع فاخره سر بلند گردیده مقضی المرام رخصت
 انصراف یافته روانه گشت و وجه مذکور بانعام همه ساله ملک حمزه خان مرحمت شد

ذکر مراجعت عساکر نصرت نشان از گرجستان
 بصوب آذربایجان و از آنجا بجانب وان رفتن و
 نهضت رایات از قزوین به آذربایجان

قبل ازین نگاشته کاک سخن پرداز گردید که چون سپهسالار و عساکر ظفر

شمار مهمات گرجستان را بر حسب دلخواه صورت انجام داده قلعه کوری و الادره را عمارت کرده بمزدان کار و تفنگچیان قدر انداز و ذخیره و یراق قلعه داری چنانچه باید و شاید استحکام یافت و رستمخان در ایالت کارتیل استقلال یافته در بلده تفایس متمکن گشت و طهمورث از خوف سپاه ظفر پناه در کاخت ملک موروث مجال توقف یکروز نیافته آواره دیار ادبار شد و از درگاه معلی ایالت ولایت مزبور بسلمخان شمس الدین لو تفویض یافته او را باجمعی از امراء و عساکر و عشایر خصوصاً سیل سپر و شاهی سیونان هر طبقه از شاملو و افشار که در مجال آذربایجان یورت و مقام داشتند بآن ولایت فرستادند و بخاطر از مهمات گرجستان جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و چون از رومیه خطه وان و اکراد آن طرف دست درازیها بحدود قلمرو همایون واقع شده دوم مرتبه بطرف نخجوان و شرور و آن حدود آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده بودند و عساکر منصوره بتادیب ایشان مامور گشتند و تسخیر ولایت وان نیز پیشنهادت و الا بود سه سالار و امراء عظام و عساکر بهرام انتقام بدان صوب در حرکت آمدند و رومیان که در وان بودند چند سال بود که شیوه عصیان و طغیان پیش گرفته آقایان معتبر رومی هر یک بخیال استقلال دم از استبداد زده و حکام و پاشایانرا که از جانب پادشاه روم منصوب میگشتند تمکین نمیدادند و بعضی اوقات مدارائی کرده خرج الیومی پاشا میدادند و مدتی بود که روزگار در میان خوف و رجس میگذرانیدند در این هنگام احمد آقا و اسمعیل آقا در شهر اقامت داشتند و جنود رومیه با ایشان متفق بوده اطاعت و انقیاد بظهور میاوردند و گاهی بملاحظه نافرمانیها که نسبت بیادشاه روم کرده بودند و میکردند بامنیوبان دولت قاهره نیز تملقی کرده اظهار شاهی سیونی مینمودند و در ایامیکه دارالسلطنه قرولین محل نزول موکب سعادت قرولین بود جمعی از میرزادهای اکراد حکاری بدرگاه فلک آشیان آمده تسخیر خطه وان را بدین جهات که بتحریر پیوست بسهولت

بمرض اقدس میزسانیدند القصه چون عساگر نصرت و ظفر بوان رسیدند سپهسالار
 و مبارزان ظفر شمار کمر همت بتسخیر قلعه بسته بر اطراف و جوانب محیط گشته
 بمحاصره پرداختند و مورجلها قسمت کرده هر طبقه از طبقات لشکر بمورجل خود
 فرود آمده شروع در لوازم سیه بردن و امور قلعه گیری کردند و از آن طرف
 محصوران بمدافعه پرداخته از جانبین سفیر تیر و تفنگ آمد و شد مینمود و چون
 حقیقت محاصره قلعه وان بمرض اقدس رسید رایات جلال نیز عزیمت ملک آذربایجان
 نموده لوای جهانگشای بدین صوبه افراختند و در ساعت سعد از دار السلطنه قزوین
 پیشخانه همایون بیرون زده موکب همایون بآن طرف در حرکت آمد و رای کشور
 گشا بدین تصمیم یافت که بفیروزی و اقبال در دار السلطنه تبریز که تختگاه
 سلاطین نافذ فرمان ایران و محل اقامت آباء و اجداد عالی مکان است نزول
 اجلال فرمایند که معاونت عساگر منصوره که بمحاصره قلعه وان مشغولند و انجام
 مایحتاج آن امر بوجه دلخواه صورت بندد بلا توقف منزل بمنزل نزول و ارتحال
 واقع میشد نخست از میانج بصوب دارالارشاد اردبیل تشریف برده روی اخلاص
 بصوب آستان قدس آشیان حضرت سلطان الاولیا آورده با کمال مسکنت و نیاز
 مندی بشرف زیارت مرقد منور حضرت سلطان المحققین و مشایخ عظام جنت
 مقام اجداد گرام مشرف شدند و خدمه آن روضه بهشت احترام را بصلات و عطایاء
 ارجمند نوازش فرموده از آنجا بموضع گلخوران تشریف برده بز زیارت مرقد حضرت
 سلطان العارفین سید جبرئیل قدس سره فایز گشته عود فرمودند و از ارواح مقدسه
 آن بزرگان حق و برگزیدگان معبود مطلق استمداد همت کرده روی توجه بمقصد
 آوردند و در روز پنجشنبه هفدهم شهر ربیع الاول بفیروزی و اقبال بدار السلطنه
 تبریز رسیدند خلق آندیار لوازم استقبال و نثار بجای آورده در کمال شوق و
 شغف روی نیاز بر زمین سودند و از غبار سمنند جهان پیمای همایون دیدها سر مه بینائی
 حاصل مینمودند و آنحضرت بکامرانی و اقبال در دولتخانه مبارکه که نزول اجلال

فرمودند و ارکان دولت و اعیان حضرت هر يك در منازل مرغوبه قرار و آرام گرفتند در اثنای راه بخاطر آگاه شاه جمجاه خطور کرد که مبادا رومیه و اکراد طرف موصل و آنحدود در دیار بکر جمعیت نموده بحدود بغداد با معاونت محصوران وان حرکت نمایند و از زمره مقربان بساط اقدس کابلیخان بیک قاجار دولت دار را بجانب قلمرو عیشکر فرستادند که جمعی از عساکر و مردم اویماقات را که در آنحدود جمع آورده بخان احمد خان اردلان و بیگلربیگی شهر زور پیوند و به اتفاق با عساکر بغداد بجانب موصل و آنطرفها شتافته غبار نهب و آشوب برانگیزاند که مخالفان آنطرف از حیانت احوال خود و محافظت قلاع و ایل و عشیرت بامر دیگر نتوانند پرداخت و مددی از ایشان بمحصوران وان نرسند و هشدار الیه حسب الامر کمر همت بدان خدمت چست بسته با آنطرف شتافت و خدمت مرجوعه را با این شایسته بتقدیم رسانیده باقشون آراسته بشهر زور رفته بخان احمد خان ملحق گشت و باتفاق جنود اردلان و فوجی از تفنگچیان و عساکر بغداد تا موازی ده هزار کس از موصل گذشته تا حوالی جزیره و عمادیه تاخت و نهب و غارت نموده بهر کس از مخالفان رومیه و قبایل اکراد دست یافتند از یلی در آوردند و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته مظفر و منصور با غنایم موفور معاودت نمودند و کابلیخان بیک مذکور در دار السلطنه تبریز بیایه سریر اعلی آمده ششصد رأس از مخالفان از نظر اقدس گذرانیده خدماتش مستحسن افتاد و خان احمدخان که مساعی جمیده و جانسپاری بظهور آورده بود مشمول عنایات گردیده و همچنین مقرر شد که رستم خان قولدر آقاسی نیز که بایالت و دارائی گرجستان کار تیل منصوب گشته با جنود گرجی بقزاقه اردلان و حدود اریشا و ارض روم رفته عساکر آنولایت را بخود مشغول گرداند و مشارالیه نیز با جنود گرجی و لشکر آنخسته تا موازی ده هزار کس سرانجام نموده با آنطرف نهضت نموده دقیقه از نهب و غارت فرو گذاشت نکرد رومیه آنحدود در قلاع خزیده جرأت مقابله با آنسپاه موفور نشودند و در متمخان

در آنسرحد بلند آوازه گشته سالم و غانم مراجعت نمود و حقیقت معروض داشت و چون تسخیر قلعه وان در این نهضت رقم پذیر کلك تقدیر نشده بود صورتی روی نمود که موجب تعویق امر مزبور گردید

ذکر محاربه جنود ظفر ورود بارومیان در

پای قلعه وان و آمدن عساگر منصوره بر سر

قلعه و فتح آن حصار بتقدیر حضرت آفریدگار

چون آوازه ورود عساگر منصوره بتسخیر وان در دیار روم شایع گردید از زمره پاشایان روم مرتضی پاشا که در دیار بکر بود و خود را در این سرحد سردار و صاحب اختیار میدانست و منتظر تفویض وزارت اعظم بود کسان باطراف و جوانب خود فرستاده لشکر طلب نمود در اندک روزی از عساگر دیار بکر و کفه و مرفش و بلاد قرامان و سایر محال اناطولی و سنجق بیگیان آنحدود خلقی نامحدود فراهم آورد و گروهی از لوندان و طالبان کدوک و تیمار که در میان رومیه متعارف است بوعدهای جمیل پاشاء مزبور امیدوار گشته باو پیوستند و عزیمت آمدن و استخلاص محصوران کرده چند منزل پیش آمد از وفور جلالت و اقتدار دلیران قزلباش اندیشمند بود که دلیرانه جرأت آمدن نمیکرد کسی نزد خلیل پاشاء بیگلربیگی ارض روم که او نیز خود را مستعد وزارت اعظم میدانست فرستاده با او در اینباب مشاوره نموده استمداد کرد و انواع تملقات و تملقات بظهور آورد او نیز قریب ده هزار کس از عساگر آنولایت جمع آورده بمرتضی پاشا پیوست مرتضی پاشا او را بزرگ و ریش سفید دانسته انواع تعظیفات نمود. **الحاصل** باتفاق یکدیگر با چهل هزار سوار جرار عزیمت وان کرده پیش آمدند و چون این خبر بسپهسالار و امراء نامدار رسید چون مکرر تحقیق حالات

رومیه و لشگر نموده مردمیکه در این سرحد بودند زیاده از ده پانزده هزار نشان
 نمیدادند بخاطرها نمیرسید که پاشایان مذکور بآمدن دلیری توانند کرد حقیقت
 اینمقدمه را بیایه سریر اصلی عرض نموده بهمان دستور در امور قلعه گیری وسیبه
 بردن اهتمام داشتند تا آنکه رومیه پیشتر آمده حقیقت آمدن ایشان و کیفیت
 لشگر درجه وضوح و مرتبه ظهور یافت نواب کامیاب خاقانی بنا بر مراسم حزم
 و احتیاط حکم فرمودند که طهماسب قلیخان بیگلربیگی چخور سعد با امرای تابین
 خود متوجه گشته باقشون آراسته که موازی سه چهار هزار سوار میشدند بمساکر
 منصوره پیوندند و از درگاه معلی ملازمان رکاب اشرف و جوانان کارطلب
 اردوی معلی از غلامان و قورچیان و غیر ذلک ده هزار کس بسرگردگی اغورلو
 خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و کلبعلیخان افشار حاکم ارومی بمدد سپاه منصور
 تعیین شدند اما هنوز اینجماعت نرسیده بودند که رومیان دست و گریبان گردیده
 چون جنود قزلباش یساق گرجستان کشیده از امتداد سفر فی الجمله بیسامانی در
 میان لشگر واقع بود و باطراف و جوانب قلعه پراکنده گشته هر طبقه در مورجل
 خود پیاده بکار قلعه مشغول بودند و اسبان اکثر مردم حاضر نبود سپهسالار با
 امراء عظام قرعه مشورت بمیان انداخته اکثر صناید سپاه جنگ کردن را
 مصلحت وقت نمیدانستند بعد از مشاوره و کنگاش قرار یافت که عساکر منصوره
 که بر دور قلعه پراکنده و در مورجلها و سیبهایند دست از کار کشیده یکجا جمعیت
 نمایند که بعد از وصول هر دو کومک باشند

القصة چنین عمل نموده غازیان همگی از سیبها و مورجلها

بیرون آمدند و اردوی آغرق را کوچانیده در محل مناسب یکفرسخی شهر فرود
 آمدند اما امرای عظام و عظمای لشگر عموماً در جنگ کردن متأمل بودند و درین
 باب وثیقه نوشته همگی خط و مهر بر آن نهاده بیسپهسالار سپردند بالاخره سپهسالار
 بعد از گفتگوی بسیار خلاف جمهور اختیار نموده قرار جنگ گذاردند روز دیگر